



ساعت 9 صبح روز دوم آبان بود، به منظور مصاحبه با خانواده شهید [سید جواد پاسبان](#)، با جمعی از دوستان به خانه پدری این شهید رفتیم. وقتی زنگ در را زدیم، پدر شهید با لبخندی بر روی صورت در را باز کرد، چون وقت قبلی گرفته بودیم میدانست برای چه کاری آمدیم، به ما خوش آمد گفت و ما را به داخل خانه هدایت کرد. حیاط بزرگ، باغچه داخل حیاط و ماشین پیکان سفید داخل پارکینگ اولین چیزهایی بود که نظر ما را جلب کرد. حاج خانوم (مادر شهید) لحظه ای از پنجره نیمه باز خانه به ما نگاه کرد و گفت بفرمایید!!! خوش آمدید. گویی از دیدن ما خیلی خوشحال شده بود.

جلوتر از پدر شهید وارد خانه شدیم. او ما را به داخل اتاقی راهنمایی کرد، بچه ها سه پایه و دوربین را در وسط اتاق قرار دادند، آقای پاسبان رو به روی ما نشست. در آن لحظه خبری از حاج خانوم نبود. طرف میوه جلوی ما قرار داشت، آقای پاسبان گفت: از خودتان پذیرایی کنید تا حاج خانوم بیاید. دستشان درد نکند به فکر ما بودند. لحظه ای نگذشت حاج خانوم وارد اتاق شد و کنار حاج آقا نشست. احوال ما را جویا شد و گفت خیلی خوشحال است ما را می بیند. دور و اطراف اتاق عکس سیدجواد بود، بعداً وسط مصاحبه فهمیدم این همان اتاقی بود که سید جواد در آن می خوابید، نماز می خواند و دوستان شهیدش را به آنجا دعوت میکرد. چه خاطراتی این اتاق در خود جای داده بود. مصاحبه با ذکر صلواتی برای شادی روح شهدا آغاز شد. نمیخواهم به کل مصاحبه بپردازم چون متن خیلی طولانی می شود، میخواهم قسمتی از متن را همراه با فیلم نشان دهم. (به ادامه مطلب مراجعه کنید)

سخن اول با حاج خانوم شروع شد. از سید جواد جواد گفت، از دوستانش گفت، از گریه های نماز شب او گفت، از افسوس او برای شهادت گفت، از خواب شهادتش گفت/ در فیلم زیر مشاهده کنید.

بعد ماجرا به غذای رزمندگان رسید. ماجرا از آن قرار بود میوه هایی که برای رزمندگان خریده می شد مادر شهید با آنها مربّا درست میکرد، ولی قسمت پایینی هویج را استفاده نمیکرد. سیدجواد وقتی این

صحنه را دید ناراحت شد و گفت: مادر آن تکه های هویج را دور نریز، بیت الممال هست. حاج خانوم گفت من همان تکه های هویج را ریز می‌کردم و برایشان مربّا درست می‌کردم. سیدجواد تا این حد به بیت الممال توجه داشت/در فیلم زیر مشاهده کنید.

در ادامه صحتی از زنی شد که در مسجد غیبت رزمندگان را می‌کرد. سیدجواد آن روز در مسجد حضور داشت و حرف های آن زن را شنید و به آن زن گفت: ببخشید خانوم! شما دارید غیبت میکنید. آن زن تعجب کرد و ساکت شد، سپس سیدجواد برگشت و به پدر و مادرش گفت: شما هم غیبت این زن را گوش میدید شریک غیبت های او می شوید. ماجرا در آن روز تمام شد. زمانی که سیدجواد شهید شد به گفته حاج خانوم، همسایه ها و زنان زیادی وارد خانه شدند، یکی از زنان همان زنی بود که در آن روز غیبت می‌کرد. زمانی که این زن پای خود را بر روی پله می‌گذازد تا بالا بیاید، شیشه پای او را به اندازه چهارسانتی متر می‌برد و خون از پای او جاری می شود و مجبور می شود برگردد. پدر شهید پاسبان میگوید: آنچیزی که برایم جای تعجب داشت قبل از این زن افراد زیادی وارد خانه شدند و از پله عبور کردند ولی کسی چیزیش نشد، این زن اولین قدمی که برای ورود به خانه گذاشت شیشه فقط پای او را برید!!!/در فیلم زیر مشاهده کنید

حاج خانوم از اخلاق سیدجواد گفت،

او گفت سیدجواد همیشه میگفت: با بی نماز دست می دهید دست خود را با آب و صابون بشوید. در آخر مصاحبه پدر و مادر شهید حرف های برای جوانان امروز به ویژه بسیجی ها داشتند./در فیلم زیر مشاهده کنید. {on jcomments}

